

[بررسی بساطت و ترکیب معنای مشتق 1](#_Toc34125085)

[نقض محقق دوانی بر مرکب تحلیلی بودن مشتق 1](#_Toc34125086)

[پاسخ مرحوم آقای خوئی از نقض محقق دوانی 2](#_Toc34125087)

[مناقشه در کلام مرحوم آقای خویی 2](#_Toc34125088)

[مختار در پاسخ از نقض محقق دوانی 3](#_Toc34125089)

[بررسی دو بیان برای بساطت مشتق 3](#_Toc34125090)

[الف: وحدت معنای مشتق وصفی با مبدأ و تفاوت در لابشرط یا بشرط لا بودن نسبت به حمل 3](#_Toc34125091)

[مناقشه صاحب فصول 4](#_Toc34125092)

[ب: وحدت معنای مشتق وصفی با مبدأ و تفاوت در لحاظ وجود فی نفسه یا فی غیره 4](#_Toc34125093)

[مناقشات مرحوم آقای خویی در کلام محقق نائینی 5](#_Toc34125094)

**موضوع**:  بررسی بساطت و ترکیب معنای مشتق/ مشتق /مقدمه علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مشتق قرار دارد که بعد از بررسی معنای مشتق و ادله وضع آن برای خصوص متلبس فعلی یا أعم از آن و همچنین اصل عملی در بحث مشتق، به بساطت یا ترکیب معنای مشتق پرداخته می شود.

# بررسی بساطت و ترکیب معنای مشتق

در مورد بساطت یا ترکیب معنای مشتق به این نتیجه رسیدیم که معنای مشتق از نظر تصوری بسیط است، اما قابل تجزیه و تحلیل عقلی است و لذا معنای مشتق، مرکب تحلیلی از ذات و ثبوت مبدأ برای آن است. به عنوان مثال معنای لفظ «قائم»، قابل تجزیه به ذاتی که قیام به آن منتسب است، خواهد بود.

## نقض محقق دوانی بر مرکب تحلیلی بودن مشتق

محقق دوانی در نقض به قول مرکب تحلیلی بودن معنای مشتق فرموده اند: اگر معنای مشتق ذاتی باشد که طرف نسبت با مبدأ قرار گرفته است، یعنی به عنوان مثال معنای قائم ذاتی باشد که طرف نسبت با قیام است، مستلزم تغایر بین ذات و مبدأ خواهد شد، در حالی که در مثال «الوجود موجودٌ» تغایری بین ذات و مبدأ نبوده و ذات و مبدأ همان وجود است. در مورد تعبیر «الضوء مضیء» و «البیاض أبیض» هم تغایری بین ذات و مبدأ نیست، در حالی که اگر معنای مشتق، ذات و نسبت آن با مبدأ باشد، باید این استعمالات نادرست باشد.

### پاسخ مرحوم آقای خوئی از نقض محقق دوانی

مرحوم آقای خویی در پاسخ از نقض محقق دوانی فرموده اند: مراد از تلبس ذات به مبدأ واجد بودن ذات نسبت به مبدأ است که در مقابل فقدان مبدأ است. اما وجدان مبدأ دارای انحاء مختلفی است. گاهی شیء واجد چیزی است که وجوداً و مفهوماً مغایر آن است که در غالب مشتقات به همین نحو است. به عنوان مثال در تعبیر «زیدً قائمً»، قائم حمل بر زید شده است، اما ذاتی که متلبس به قیام شده است، از نظر وجودی و مفهومی غیر از قیام است.

اما گاهی واجد بودن شیء نسبت به مبدأ به این صورت است که خارجاً و وجوداً با آن متحد بوده، اما تغایر مفهومی با آن دارد. به عنوان مثال در تعبیر «الله تبارک و تعالی عالمٌ»، ذات حق تعالی با مفهوم علم تغایر دارد، اما وجود خدای متعال عین علم است.

صورت سوم واجد بودن این است که شیء واجد چیزی باشد که وجوداً و مفهوماً متحد با آن باشد. این قسم نیز یک نوع واجدیت بوده بلکه این مرتبه أتم و أشدّ از صور دیگر است؛ چون وجدان شیء نسبت به خودش ضروری بوده و در مرتبه ذات او خواهد بود.

بنابراین در مورد تعبیر «الوجود موجود» مشکلی نخواهد بود که گفته شود که وجود واجد وجود است و در نتیجه واجد مبدأ باشد.

مرحوم آقای خویی در ادامه فرموده اند: البته متفاهم عرفی از مشتقاتی که در بین عرف مورد استفاده قرار می گیرد، تغایر بین مبدأ و ذات متلبس به آن است و عینیت بین ذات و مبدأ خارج از صدق عرفی است، اما لازم به ذکر است که در تشخیص مصادیق به عرف مراجعه نمی شود بلکه صرفا در تشخیص مفاهیم به عرف رجوع خواهد شد و لذا در مورد مفهوم، به عرف رجوع می شود، اما در مورد مصداق بودن مواردی از قبیل وجود و در تشخیص واجدت، به نظر عقل مراجعه خواهد شد ولو اینکه عرف آن مطلب را درک نکند.[[1]](#footnote-1)

#### مناقشه در کلام مرحوم آقای خویی

به نظر ما کلام مرحوم آقای خویی صحیح نیست؛ چون ایشان واجدیة الشیء لنفسه را برای صدق مشتق کافی دانسته اند، در حالی که این مطلب خلاف وجدان بوده و به همین جهت استفاده از تعابیری همچون «القیام قائم» یا «العلم عالم»، «الجلوس جالس» قطعاً صحیح نخواهد بود.

بنابراین مشتقِ وصفی، مرادف با اضافه کردن کلمه «ذو» به مبدأ است و به عنوان مثال «قائم» به معنای «ذوقیام»، «جالس» به معنای «ذو جلوس» و «عالم» به معنای «ذو علم» است، در حالی که قیام، جلوس و علم، ذو قیام و ذوجلوس و ذو علم نیستند و لذا اساسا معنای مشتق وصفی وضع نشده است که بر خود مبدأ اطلاق شود و بر همین اساس وقتی تعبیر «الوجود موجود» به کار برده می شود، تعبیر عنائی خواهد بود. البته در مورد استفاده از تعبیر «الله تبارک و تعالی عالمٌ» در مورد خدای متعال در عین عینیت علم با ذات خداوند متعال، توجیه این است که استعمالات عرفی تابع نظر عرف ساذج است و ربطی به استدلالات و دقائق عقلی که قائم بر عینیت اوصاف حق متعال با او ندارد.

اما در مورد اینکه مرحوم آقای خویی فرمودند: صرفا در تشخیص مفاهیم به عرف رجوع شده و در تشخیص مصادیق به عرف رجوع نمی شود، پاسخ ما این است که به نظر ما بحث حاضر مربوط به تشخیص مفهوم است؛ یعنی در نظر عرفی مغایرت ذات و مبدأ در مفهوم مشتق اخذ شده است و به این جهت نمی توان به نظر عرف توجه نکرد. علاوه بر اینکه مرجع نبودن عرف در تشخیص مصادیق محل نزاع است و برخی از بزرگان مانند امام قدس سره و مرحوم داماد قائل شده اند که نظر عرف در تشخیص مصادیق هم متبع است. اما ما در عین اینکه می پذیریم که دلیلی بر مرجع بودن عرف در تشخیص مصادیق محض وجود ندارد، اما در بسیاری از موارد نظر عرف تعیین کننده و تحدید کننده مفهوم است که توجه به آن لازم خواهد بود.

### مختار در پاسخ از نقض محقق دوانی

به نظر ما پاسخ از نقض محقق دوانی این است که ملتزم می شویم که در استعمال «الوجود موجود» استعمال عنائی صورت گرفته است. شاهد این مطلب هم این است که در نظر عرفی موجود به معنای «ذو وجود» است، اما جایگزین تعبیر «الوجود موجود» نمی توان از تعبیر «الوجود ذو وجود» استفاده کرد؛ چون وجود، بنفسه وجود است.

با توجه به مطالب ذکر شده روشن می شود که مشتق مرکب تحلیلی است که تفصیل آن به صورت «ذات ثبت له المبدأ» خواهد بود. به عنوان مثال قائم معنایی دارد که تحلیل آن به صورت «ذات ثبت له القیام» است.

## بررسی دو بیان برای بساطت مشتق

قائلین به بساطت مشتق مانند محقق دوانی، سید شریف و محقق نائینی برای تقریب مدعای خود دو بیان ذکر کرده اند:

### الف: وحدت معنای مشتق وصفی با مبدأ و تفاوت در لابشرط یا بشرط لا بودن نسبت به حمل

بیان اول برای بساطت معنای مشتق که بیان مشهور بین این بزرگان است، به این صورت است که مشتق وصفی با مبدأ آن دارای معنای واحد است. به عنوان مثال قیام و قائم به یک معنا هستند و تفاوت آنها صرفا در این است که «قیام» بشرط لا از حمل بر ذات در نظر گرفته شده است و به همین جهت تعبیر «زید قیام» به کار برده نمی شود، اما در قائم که مشتق وصفی است، لابشرط از حمل لحاظ شده و قابل حمل بر ذات خواهد بود و لذا «زید قائم» صحیح خواهد بود.

شبیه این مطلب در کلام فلاسفه در مورد ماده و جنس و صورت و فصل بیان شده است. در کلام فلاسفه مطرح شده است که ماده و صورت بشرط لا از حمل بر دیگری لحاظ شده اند. به عنوان مثال حیوانیت ماده و نفس ناطقه صورت است و نمی توان تعبیر «النفس الناطقه حیوانیة» استفاده کرد، اما جنس و فصل لابشرط از حمل بر دیگری لحاظ شده اند و لذا استفاده از تعبیر «الناطق حیوان» ممکن خواهد بود.

#### مناقشه صاحب فصول

صاحب فصول در اشکال به این استدلال فرموده اند: اتحاد وجودی بین موضوع و محمول مصحح حمل است که اگر اتحاد وجودی وجود داشته باشد، حمل محمول بر موضوع صحیح خواهد بود ولو اینکه به شرط لا لحاظ شده باشد. در نتیجه وقتی بین موضوع و محمول از نظر وجودی اتحاد وجود داشته باشد، حمل صحیح خواهد بود و صرف شرط کردن عدم حمل محمول بر موضوع اثری نخواهد داشت. در صورتی هم که بین موضوع و محمول اتحاد وجودی وجود نداشته باشد، قابل حمل بر یکدیگر نخواهند بود ولو اینکه لابشرط از حمل اعتبار شده باشد.[[2]](#footnote-2)

به نظر ما اشکال صاحب فصول وارد است. مقصود از این اشکال این است که باید ذهن موضوع و محمول را متصادق و متطابق بر شیء خارجی معین ببیند تا این همانی را به کار برده و به عنوان مثال از «زید قائم است» استفاده شود و لذا تا زمانی تطابق موضوع و محمول بر شیء واحد در خارج در ذهن لحاظ نشود، حمل صحیح نخواهد بود.

بنابراین لحاظ لابشرط یا به شرط لا بودن برای صحت یا عدم صحت حمل کافی نخواهد بود و به همین جهت استفاده از تعبیر «القیام قائم»، «الجلوس جالس»، «النطق ناطق» در عین اینکه قائم، جالس و ناطق لابشرط از حمل است، صحیح نیست.

#### ب: وحدت معنای مشتق وصفی با مبدأ و تفاوت در لحاظ وجود فی نفسه یا فی غیره

تقریب دوم برای بساطت مشتق که از سوی محقق نائینی ذکر شده به این صورت است که مشتق وصفی همان مبدأ است و لذا قائم همان قیام و ناطق همان نطق است، اما اینکه تفاوت مشتق وصفی و مبدأ آن به صورت صورت تیین شود که مشتق وصفی لابشرط از حمل لحاظ شده و مبدأ به شرط لا از حمل است، صحیح نیست و نیاز به تقریب دیگری است.

ایشان در بیان تقریب دیگر برای تفاوت مشتق وصف و مبدأ آن فرموده اند: عرض دارای دو حیث است. حیث اول عرض این است که وجود فی نفسه دارد و حیث دیگر عرض این است که وجود فی غیره دارد بر خلاف جوهر که وجود فی نفسه لنفسه دارد. به عنوان مثال «قیام»، عرض بر شخص قائم است، اما در عین حال دارای وجود فی نفسه است و لذا اگر وجود فی نفسه عرض در نظر گرفته شده و وجود لغیره او برای محلش لحاظ نشود، از آن مصدر انتزاع می شود و با توجه به اینکه وجود عرض مستقل و مغایر با وجود جوهر دیده شده است، حمل آن بر جوهر صحیح نخواهد بود و به عنوان مثال نمی توان از تعبیر «زید قیام» استفاده کرد. اما در صورتی که عرض بماهو علیه لحاظ شود که وجود فی نفسه و وجود لغیره دارد، عرض طوری از اطوار جوهر و متحد آن دیده شده است و لذا از آن مفهوم عرضی انتزاع شده و به عنوان مثال تعبیر «قائم» به کار برده می شود که مشتق وصفی بوده و قابل حمل بر جوهر است.

##### مناقشات مرحوم آقای خویی در کلام محقق نائینی

مرحوم آقای خویی بر کلام محقق نائینی سه اشکال وارد کرده اند:

1. ملاک صحت حمل، اتحاد وجودی دو مفهوم است که در صورت اتحاد وجودی دو مفهوم در خارج حمل یکی از آنها بر دیگری صحیح خواهد بود و در صورتی که اتحاد وجودی وجود نداشته باشد، قابلیت حمل یکی از آنها بر دیگری وجود نخواهد داشت. اما اختلاف کیفیت لحاظ مفهوم تأثیری در صحت یا عدم صحت حمل نخواهد داشت.

شهید صدر در بحوث بر کلام مرحوم آقای خویی اشکال نقضی و حلّی بیان کرده اند.

اشکال نقضی شهید صدر به مصادر جعلی مانند انسانیت و شیئیت است که تفاوت انسانیت با انسان این است که انسانیت بر ذات حمل نشده و تعبیر «زید انسانیّة» صحیح نیست، اما حمل انسان بر ذات صحیح است. در مورد شیء و شیئیت هم به همین صورت خواهد بود. این در حالی است که در مورد مصادر جعلی ادعای وجود تغایر وجودی بین زید و انسانیت یا زید و شیئیت صحیح نیست؛ چون انسانیت و شیئیت عرض نیستند تا وجود مستقل غیر از جوهر داشته باشند. اختلاف بین انسانیت و انسان یا شیئیت و شیء در این نیست که معنای انسان ذاتی است که انسانیت برای آن ثابت شده است؛ چون انسانیت مصدر جعلی انسان بوده و از آن انتزاع می شود و لذا انسانیت در مفهوم انسان اخذ نشده است. در مورد شیئیت هم مصدر جعلی شیء است و در نتیجه این گونه نیست که مفهوم شیء متقوم و مرکب از ذات و ثبوت شیئیت برای آن باشد. علاوه بر اینکه اساسا واضح تر از مفهوم شیء چیزی وجود ندارد که در مفهوم آن اخذ شده و گفته شود که «الشیء ذات ثبت له الشیئیه». بنابراین در مصادر جعلی نمی توان از تعبیر «زید انسانیّة» استفاده کرد، در حالی که «زید انسان» با مشکلی مواجه نیست که باید این موارد از سوی مرحوم آقای خویی پاسخ داده شود.

اشکال حلی شهید صدر به این صورت است که اتحاد وجودی بین دو مفهوم، مصحح حمل نیست؛ چون حمل عمل ذهنی است و صرف اتحاد خارجی کافی نیست که ذهن یکی از دو مفهوم را بر دیگری حمل کند بلکه حمل ذهنی یک مفهوم بر مفهوم دیگر نیازمند این است که در ذهن تصادق و تطابق دو مفهوم بر مصداق خارجی لحاظ شود. به عنوان مثال حیثیت انسانیت در ذهن لحاظ شده و گاهی این حیثیت انسانیت به نحوی است که متصادق با زید در خارج دیده می شود و لذا از آن مفهوم انسان انتزاع می شود، اما گاهی حیثیت انسانیت به عنوان متصادق بر بر خارج دیده نمی شود بلکه بماهی هی لحاظ می شود که در این صورت مفهوم انسانیت که مصدر جعلی است از آن انتزاع می شود و لذا قابل حمل بر ذات نبوده و تعبیر «زید انسانیّة» صحیح نخواهد بود.

شهید صدر فرموده اند: محقق نائینی می تواند همین مطلب را در اعراض مطرح کرده و بیان کنند که در خارج عرض متحد با وجود جوهر و طور از اطوار آن است و به همین جهت وجود لغیره دارد، اما ذهن به دو صورت می تواند عرض را لحاظ کند:

1. عرض با همان وجود لغیره که متحد با جوهر است، لحاظ شود که مشتق وصفی انتزاع خواهد شد. به عنوان مثال قائم انتزاع شده و حمل بر ذات می شود و از تعبیر «زید قائم» استفاده می شود.
2. عرض صرفا از حیث وجود فی نفسه و مستقل از وجود جوهر لحاظ شود که از آن مفهوم مصدر انتزاع می شود. مانند مفهوم قیام که در این صورت حمل بر ذات صحیح نبوده و تعبیر «زید قیام» به کار برده نمی شود.

شهید صدر با این بیان از محقق نائینی دفاع کرده اند که در جلسه آتی مطالب شهید صدر و سایر اشکالات مرحوم آقای خویی مورد بررسی قرار می گیرد.

1. . [محاضرات فی اصول الفقه، سید ابوالقاسم خویی، ج1، ص335.](http://lib.eshia.ir/27874/1/335/%D9%81%D9%82%D8%AF%D8%A7%D9%86%D9%87%D8%A7) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، محمد حسین الأصفهانی، ج1، ص62.](http://lib.eshia.ir/13088/1/62/%D8%B2%D8%B9%D9%85) [↑](#footnote-ref-2)